

سرزمین و مردم آفریقای شرقی

۲- از منابع هند و خاور دور

هندیان قرن‌ها پیش از تولد مسیح سواحل آفریقای شرقی را می‌شناختند. از منابع هندی چنین مستفاد می‌شود که در اویدیا ، یعنی مردمان بومی هند، قبل از آریایها ، در حدود قرن هفتم پیش از میلاد با استفاده از جریان بادهای موسمی از بنادر جنوب غربی هند به بابل می‌آمدند و دادوستد می‌کردند. الفبای سامی را از بابلی‌ها آموختند و آن را در هندشاعه دادند. طبق نظر بعضی خاور-شناسان ، از جمله مرتن J.S.MERTON ، الفبای هندی و سیامی و برمه‌ای و سیلانی از الفبای بابلی (سومری) گرفته شده است. در سر راه خود تجار هندی از جنوب عربستان یعنی عمان و حضرموت و عدن و به احتمال قوی از کناره شرقی آفریقا یعنی شبه جزیره سومالی می‌گذشتند.

به نظر می‌رسد که هندیهای قبل از اسلام با دریاچه‌های بزرگ آفریقای شرقی ، یعنی دریاچه ویکتوریا و تانگانیا - و نیاسا و آلبرت آشنایی داشتند. درباره دریاچه‌های منطقه استوادر آفریقا و سرزمین ماه در آفریقای شرقی گزارش‌هایی در منابع هندی وجود دارد. هندیها در کتب و نوشته‌های خود این سرزمین را ماه یعنی سرزمین مغرب خوانده‌اند ، زیرا در اقصی نقاط مغرب که ماه غروب می‌کرد قرار داشت.

اسپیک SPEKE ، کاشف معروف انگلیسی که در جستجوی سرچشمه نیل بود ، از نقشه هندیها که در زمان قدیم از آفریقای شرقی تهیه کرده بودند استفاده کرد.

احتمال می‌رود که ملاحان و بازرگانان قدیم هندی برای بدست آوردن حاج و پوست پلنگ و برده و شاید گرد طلا به آفریقای شرقی می‌رفتند و ممکن است که از افراد قبیله وانیام وزی WANYAMWEZI برای باربری استفاده می‌کردند.

ادریسی جغرافیدان معروف عرب نقل می‌کند که در شهر سیونا SIUNA در ساحل موزامبیک گروه چشمگیری از هندیها سکونت داشتند و قرن‌ها لنگرگاه مخصوص برای کشتیهای هندی وجود داشت.

نه تنها هندیها بلکه چینی‌ها نیز به کرات به آن نواحی مسافرت کرده بودند. سکه‌های چینی در نقاط مختلف آفریقای شرقی پیدا شده است و بعضی

از آنها متعلق به سده هفتم پیش از میلاد مسیح است. قطعات سفال چینی از زمان سلسله سونگ (۹۶۰-۱۲۷۹ م.) و همچنین از زمان سلسله مینگ MING (۱۳۶۸-۱۶۴۴) در نقاط مختلف سواحل آفریقای شرقی پیدا شده است و معلوم می شود قبل از آنکه اروپائیان از آفریقای شرقی اطلاع یابند چینیها با آن خطه تجارت داشتند.

جانشینان چنگیز خان سلسله سونگ را منقرض کردند و همه چین را به تصرف درآوردند و تا سال ۱۳۶۸ بر آن حکومت کردند. سکه ای در آفریقای شرقی پیدا شده که از زمان سلطنت سومین امپراتور مغول منگو خان است که از (۱۲۵۱-۱۲۵۹) سلطنت کرد. ظاهراً این سکه برنز در سال ۱۲۵۹ توسط برادر او هولاکو که زیر فرمان منگو خان بر ایران حکومت می کرد ضرب شده و اکنون در موزه بریتانیا است.

در سال ۱۳۶۸ یک راهب بودایی موسوم به چویوان - چانگ CHO YUAN-CHANG سلسله مغول را در چین منقرض کرد و خود بنام اولین امپراتور مینگ به تخت سلطنت نشست. قبل از او، در زمان سلطنت سلسله مغول، سفرای ممالک اروپا مانند دوپلانو کارپینی DE PLANO CARPINI و مارکو پولو MARCO POLO به همراهی بازرگانان و صنعتگران و مبلغین به چین آمدند و در زمان سلسله مینگ تجارت با مغرب چین بخصوص با جاوه و سیلان و ایران و عربستان و آفریقای شرقی رونق پیدا کرد.

چینیها آفریقای شرقی را تسنگ پات TSENGPAT یا تسنگ-پو PSENG-PO می نامیدند و نویسندگان چینی از مرآده بازرگانی و کالاهایی مانند طلا و عاج و پوست پلنگ و گوش ماهی و شاخ کرگدن نام برده اند و نوشته اند که سالی یکبار ناوگانی به آن سواحل می رفت و با بادهای موسمی غربی باز می گشت. آخرین بار این دسته جهاز در سال ۱۴۳۰ از بندر مگادیشو حرکت کرد و بعد از آن تجارت چین با آفریقای شرقی پایان یافت.

یک کتاب جغرافیایی چینی که به تاریخ ۱۰۶۰ میلادی نگاشته شده است از سرزمین مردم مالین، در شمال مومباسا MOMBASA^۲ به بدی یاد کرده است. این شهر باید مالیندی MALINDI باشد که بین مومباسا و مگادیشو واقع و مرکز تجارت بوده است. در اوایل قرن پانزدهم چندین هیئت بازرگانی از چین به آفریقای شرقی آمد و یکی از آنها که از مالیندی برگشت زرافه ای به همراه آورد که به امپراتور چین تقدیم گردید. تصویر این زرافه در کتب چینی نقل گردیده است. اگرچه چینیها از مالیندی به نواحی جنوبی نیامدند، لکن سکه های چینی در سواحل تانگانیا بخصوص در کیلوا-کیسیوانی که مرکز بازرگانی بود پیدا شده است.

مردم مالایا MALAYA نیز از آفریقای شرقی اطلاع داشتند و به

ویژه با جزیره ماداگاسکار مراد شده است . این قاطعه جغرافیدان عرب که از این جزیره دیدن کرده می نویسد این کشور تحت سلطه مسلمانان بود مردم آن مخلوطی از نژادهای مختلف بودند و نیز می نویسد : « شیوخ عرب که بر این جزیره حکومت می کردند اشتیاق داشتند با سلطان مالایا در خاور دور روابط دوستانه داشته باشند .

مردم مالایا بر ماداگاسکار تأثیر زیادی باقی گذاشته اند . بدرستی معلوم نیست در چه تاریخی به این جزیره آمده اند ولی می بایست درازمنه خیلی قدیم باشد ، زیرا بر زبانهای مختلف جزیره اثر قوی باقی مانده است . آخرین حمله آنها پیش از ۴۰۰ سال قبل است که کلیه قسمت شرقی جزیره را تصرف کردند . قبیله *ANTEMERINA* بدون شك از نژاد ماله ماله می باشند . قسمت عده جمعیت فعلی جزیره ماداگاسکار از نژاد ماله و پولینزی و ملائزی می باشند .

۳ - منابع یونانی و عرب پیش از اسلام

چنانکه گفته شد از زمان حضرت سلیمان اعراب با آفریقای شرقی آشنایی داشتند و با آن تجارت می کردند . فاصله بین شبه جزیره عربستان و ساحل افریقا فقط تنگه باب المندب است . عربستان جنوبی ازازمنه بسیار قدیم بازار کالاهای مشرق زمین بود . بادهای موسمی شمال شرقی کشتیهای تجار عرب و سایر ممالک مشرق را به ساحل شرقی افریقا یا سوفا می آورد و بادهای موسمی جنوب عربی آنها را به کشور خود بازمی گردانید . عربها احتمال می رود که ایرانیان ساکن جنوب ایران و سواحل فارس ، در زمانهای قدیم در سواحل و جزایر آفریقای شرقی آبادی هایی برقرار کرده بودند و می توان تصور کرد که نه تنها سونالا بلکه با ناحیه زیمبابوه *ZIMBABWE* آشنایی داشتند و از آنجا طلا و عاج بدست می آوردند .

از منابع قدیمی و از کتیبه های قدیمی عرب ، بخصوص کتیبه های جنوب عربستان ، می دانیم که از قرن نهم پیش از میلاد لاقل چهار سلطنت در عربستان جنوبی وجود داشت که صاحب تمدن و فرهنگ بودند . این چهار سلطنت عبارتند از : سلطنت مینائی *MINAEAN* که پایتخت آن مایشن *MAIN* بود و سلطنت سبائی *SABAEAN* و سلطنت خطابنو *KATABANU* و سلطنت هیمیاری حضر موت *HIMYARITIE* که در ممالک یمن و حضر موت امروزه قرار داشتند و احتمالا دویا سه تای آنها معاصر بودند .

یمن کشوری است که از زمانهای بسیار قدیم معروف بوده است . یک افسانه عرب نقل می کند که قحطان ابن عبیر (جکتان پسر عبیر در تورات) و قوم او خود را از اعراب دیگر جدا کردند و سرزمین سمت راست را انتخاب کرده و در آنجا مستقر شدند و آن را یمن نامیدند .

یکی از نویسندگان معتقد است که بمن از ریشه کلمه عربی ، به معنی

خوشبختی ، می باشد . یونانیان و رومیها معنی خوشبختی را پذیرفتند و آن محل را بنام **ARABIC FELIX** یعنی عربستان خوشبخت می شناختند و این نام را به کلیه ناحیه عربستان جنوبی و شرقی که خارج از صحرای عربستان **ARABIA DESERTA** بود اطلاق می کردند .

یکی از نویسندگان بنام اسکات **H. SCOTT** که از این نواحی دیدن کرده می نویسد تعداد زیادی الواح به خط عربی جنوبی که شبیه القباای فینیقی است ، در یمن یافته اند که حد وسط بین عربی و حبشی است . این اسناد بعضی از قصص تورات را درباره این ناحیه تأیید می کند و نشان می دهد که دودمان مینائی پیش از داود و سلیمان نبی پادشاهی می کردند و با فرمانروایان جلگه فرات و سوریها ارتباط داشتند . خرابه های پایتخت آن کشور موسوم به مائین **MAIN** در ناحیه جوف در یمن در فاصله ۷۰ تا ۱۰۰ کیلومتری صنعا پایتخت یمن دیده می شود . در جنوب این ناحیه خرابه های پایتخت سلطنت سبا وجود دارد . این سلطنت قبل از انقراض سلطنت مینائی پدید آمد و در تورات از آن یاد شده است . در اوایل دوره سلطنت سبا سلطنت قبطیان که شامل حضرموت و قسمت عمده یمن بود بوجود آمد آغاز آن ممکن است سال ۵۰۰ پیش از میلاد باشد . این مملکت تا زمان حضرت مسیح وجود داشت و بعد جزو کشور حبشیاری شد که پایتخت آن تمنا در سرزمین حریب بود .

در قرن چهارم میلادی حبشی ها به کشور حبشیاری حمله کردند ولی پس از مدت کوتاهی به مملکت خود بازگشتند . پادشاهان حبشیاری در آن موقع طوبا نامیده می شدند و پیرو دین موسی بودند . اولین آنها به نام اسدکمیل جاده بزرگ بین بخران و مکه را ساخت که بعدها حبشی ها از آن استفاده کردند و به مکه هجوم آوردند . آخرین سلطان خاندان حبشیاری فرو نواس بود که از مسیحیان نفرت داشت و در نبرد با فکوس ، امپراتور حبشه ، خود را به دریا انداخت . حبشی ها تا سال ۵۷۰ میلادی برای مملکت تسلط داشتند و سپس ایرانیان آن را تصرف کردند و در سال ۶۲۸ میلادی بدست مسلمانان افتاد .

اولین نایب السلطنه حبشه در آن محل ابرهه یا ابراهیم نام داشت که بنا به روایات و قصص غلام یکی از رومیان ساکن عدولیس **AEDOLIS** در کنار دریای احمر بود این شخص جنگهای متعدد کرد و به مکه حمله برد و با سپاهیان ایران جنگید . پس از مرگ او خسرو دوم پادشاه ایران یمن را متصرف شد و واهر یز آتش پرست را به حکمرانی آن ناحیه گمارد . شصت سال بعد آخرین حکمران ایرانی بنام بدهان **BEDHAN** به دین اسلام گروید و بدستور حضرت محمد به حکومت یمن باقی ماند .

چند سال بعد عده ای علم طغیان برداشتند و بدهان ، حاکم ایرانی و مسلمان حضرموت ، را مجبور به گوشه گیری کردند . حضرت علی علیه السلام به کمک او شتافت و یانگیان را مغلوب و مسلمان کرد و حضرموت از آن موقع

تا سال ۱۰۸۷ میلادی یعنی مدت ۴۵۰ سال یکی از ایالات یمن محسوب می‌شد. در سال ۶۶۰ میلادی قشونی از دشمنان حضرت علی بر آن ناحیه غالب آمدند و عبدالله ابن عباس حاکم آنجا را شکست دادند و پیروان علی را آزار کردند. بطوری که بسیاری از آنان به آفریقای شرقی گریختند و در آنجا حکومت‌های کوچک مستقل تشکیل دادند.

در قرن ششم هجری (یازدهم میلادی) وقتی قدرت خلفا رو به انحطاط رفت یمن تحت هدایت سردارانی که خود را از اولاد علی می‌دانستند مستقل گردید. این سرداران لقب سیف‌الخلفا را برگزیدند و ذوالفقار علی را بعنوان علامت حکومت خود انتخاب کردند. هنوز علامت شمشیر بر نگه سفید روی پرچم سرخ علامت رسمی یمن است. زیدیه‌ها، آخرین خانواده سلطنتی یمن قبل از کودتای جمهوریخواهان، پیرو مذهب شیعه هستند و مؤسس آن سلسله شخصی بود به نام الهادی الاسحق یحیی که خود را از اولاد زید ابن علی زین‌المابدین می‌دانست.

در سال ۱۱۷۳ صلاح‌الدین ایوبی لشکری بسرکردگی برادش توران شاه به یمن فرستاد. با اینکه او یمن را تصرف کرد ولی پس از اندک مدتی قبایل زیدی یمن، توران شاه را از یمن راندند. در این موقع عده‌ای از اعراب یمن به سواحل آفریقای شرقی مهاجرت کردند و آبادیهایی بنیاد کردند. از این روزگار آثار ابنیه و خرابه‌های متعدد وجود دارد. در کتاب پریپلوس از ابنیه زمان قدیم و از بناد رولنگر گاه‌های دریای سرخ و بازرگانی بین‌رستان آفریقای شرقی مطالب جالبی دیده می‌شود.

در حدود شصت سال پیش از میلاد بازرگانی از اهل اسکندریه کتابی به زبان یونانی نوشت موسوم به پریپلوس دریای اریتره (PERIPLUS OF THE ERYTHRANOSEA) که بصورت راهنمای کشتیرانی و بازرگانی است. نام نویسنده این کتاب معلوم نیست. می‌دانیم که در حدود سال ۱۱۵ پیش از میلاد یک ناخدای اهل اسکندریه به نام اودکسوس EUDOXUS بفرمان سلاطین بطالسه به نواحی ساحلی دریای سرخ و آفریقای شرقی مسافرت کرد و امکان تحصیل طلا و افتتاح باب بازرگانی را با مردم این نواحی مورد مطالعه قرارداد. ناخدایان دیگر، چه قبل و چه بعد از او نیز، به چنین مسافرت‌ها کمر همت بستند.

بازرگانان و ثروتمندان به طمع تحصیل مال و ثروت کشتیها به این نواحی می‌فرستادند یا خود مسافرت می‌کردند. نویسنده کتاب پریپلوس ممکن است یکی از آنها باشد و می‌بایست اغلب نواحی اسم برده را دیده یا وصف آنها را شنیده باشد. نوشتن این کتاب دلیل بر آن است که در آن زمان کثرت مسافرت به آن نواحی تهیه چنین کتابی را ایجاب می‌کرده است. این کتاب یکی از بهترین منابع اطلاعات درباره آفریقای شرقی در قبل از میلاد مسیح بوده

است . معلوم می شود که نویسنده نه تنها با سواحل دریای سرخ و افریقای شرقی آشنایی داشته بلکه از ممالک عربستان جنوبی و مرآوده تجارتی آنان با خبر بوده است . در آن زمان ممالک سبا از غنی ترین و مشهورترین ممالک آن ناحیه بشمار می آمد .

اگاتارشید AGATHARKHIDES در ۱۵۰ ق.م می نویسد که سرزمین سبا از انواع محصولات بعد فراوان دارد و مردم آن قوی و جنگجو و دریا نوردند و کشتیهای بزرگ دارند و به سرزمینهای دارای محصولات خوشبو که در آنجا مستعمره برقرار ساخته اند می روند و در واقع هیچ ملتی به ثروتمندی اهل سبا نیست اگاتارشید جغرافیدان معروف یونانی در زمان فیلو متر بطالمی (۱۸۱-۱۴۶ ق.م) و جانشین او بود .

اگر اگاتارشید که مدتی قبل از پریپلوس نوشته ممالک سبا را خوب می شناخت تعجب نیست که نویسنده پریپلوس درباره پادشاه و مردم سبا اطلاع کافی داشته باشد .

بغیر از این دو نفر آثار متعدد دیگری بزبان یونانی و رومی درباره دریای سرخ و ساحل افریقای شرقی و عربستان نوشته شده است که اغلب از بین رفته و فقط قطعاتی از آنها در کتب جغرافی نویسان بعد بکار رفته است . از این قطعات مختلف چنین مستفاد می شود که نه تنها سواحل افریقای شرقی مورد شناسایی دریا نوردان و بازرگانان بود ، بلکه مردم عربستان در نواحی آبادی هائی تشکیل داده بودند . از کتبی که نسبتاً خوب باقی مانده آثار ناخدای رومی موسوم به هیپالس HIPPALUS و جغرافیدان و منجم یونانی بطلمیوس است .

هیپالس در سال ۴۵ میلادی از طریق دریای سرخ و باب المندب و دریای عربستان به هند شرقی مسافرت کرد و در کتاب خود دریاها و بادهای موسمی و ممالک اطراف این دریاها را شرح داده است . ظاهراً از سومالی و شاید از ساحل بین گاردافولی و موزامبیک دیدن کرده باشد . او نواحی ساحلی افریقای شرقی را از انیا AZANIA خوانده . این نام ممکن است از واژه سامی «زان» که معنی آن ادویه است گرفته شده باشد . اگر این حدس درست باشد از انیا یعنی سرزمین ادویه که نام مناسبی است زیرا سومالی از زمان قدیم تولیدکننده ادویه و بخور بوده است . لاگارد LAGARDE معتقد است که از انیا از یک واژه فارسی باستانی ریشه گرفته و هالینگورث HOLLINGOWFRTH آن را از کلمه پارسی که به زبان عربی به غیر عرب اطلاق میشد مشتق می داند . یک نویسنده فرانسوی GUILLAIN آن را از کلمه «بر الخزائن» می داند . کلمه از انیا در زمان حاضر در تانگانیکا مورد استعمال است و در داد-السلام بولواری کنار دریا از انیا خوانده می شود و در نام جدید جمهوری متحده تانزانیا نیز بکار رفته است .

پریپلوس می نویسد که دریا نوردان و بازرگانان عرب را در رسم بر آن بود که با زبان بومی ساحل ازدواج می کردند و پیدایش قوم سواحلی SWAHILI از آن زمان آغاز شد هالینگورت نیز بر همین عقیده است و استوربک STORBECK می نویسد مردم موزا MUZA کشتیهای خود را که اغلب دریا نوردان و عاملین عرب آنها را هدایت می کنند به ساحل ازانیا می فرستند و این دریا نوردان غالباً با بومیان نسبت دارند و زبان و آداب و رسوم آنها را می دانند .

از مجموع مطالب بالا به این نتیجه می رسیم که قرنهای قبل از تولد مسیح ساحل آفریقای شرقی مورد شناسایی دریا نوردان و بازرگانان ممالک قدیم شرق بوده و با آن رابطه داشته اند . در صدر مسیحیت یونانیان ساکن مصر و رومیها با این ناحیه آشنائی داشتند و در آن زمان احتمالاً ساحل و جزایر مجاور گروهی هایی از مردم عربستان و شاید یونانی وجود داشتند . آغاز « قوم سواحلی » فعلی از آن زمان است و قوم سواحلی که به زبان محلی و اسواحلی WASWAHILI خوانده می شوند مخلوطی از مردم بومی با عرب و عده قلیلی ایرانی و هندی و شاید یونانیان ساکن مصر می باشند .

بقیه از صفحه ۷۹۹

دریافته بود که چهر تلخن گفته شده بود ، زیرا وقتی که سرم را بسویش برگرداندم او را در طبقه بالا جلوی اتاقش دیدم که پی در پی و با شتاب بمن اشاره می کرد . من به سرعت از پله ها بالا رفتم ، و می دانستم که بخاطر او اینکار را می کنم . شتابزده گفتم : « قفل کن ، جوان قفل کن ! دستم را گرفت و محکم فشارش داد ، این يك سپاسگراری صادقانه بود . کلید را چرخاندم ، پائین آمدم و کنار میزی که دفترهایم قرار داشتند نشستم . همین که صدای گامها را از روی تراس شنیدم ، دقتی باز کردم و کوشیدم مطالعه کنم .

او زودتر از آنچه فکر می کردم بازگشت ؛ بی صبری و علاقه بی حد و حصر آرامش نگذاشت ، و پیش از آنکه نزدیک من بیاید ، با همان صدای مهربان پرسید : « بچه های خوبی بودند ؟ » و بی آنکه منتظر پاسخ من باشد با شتاب کردن و پالتو به طبقه بالا رفت . صدای باز شدن در ، و اندکی بعد صدای بسته شدن آنها شنیدم . آنگاه سرشار از خوشبختی از کنار اطاق مرد پیر گذشته ، و پس از پائین آمدن از پله ها بطرف من آمدم ، دست کوتاه گوشمالوی خود را روی بازویم گذاشت و از شادی نفس عمیقی کشید و گفت : « آنها تو و تاختشان هستند » و بعنوان ادای ادب نسبت بمن ادامه داد : « آنها که بچه های خوبی بودند ، عزیزان من ؟ » گفتم : « بله ، آنها بچه های خوبی بودند . »